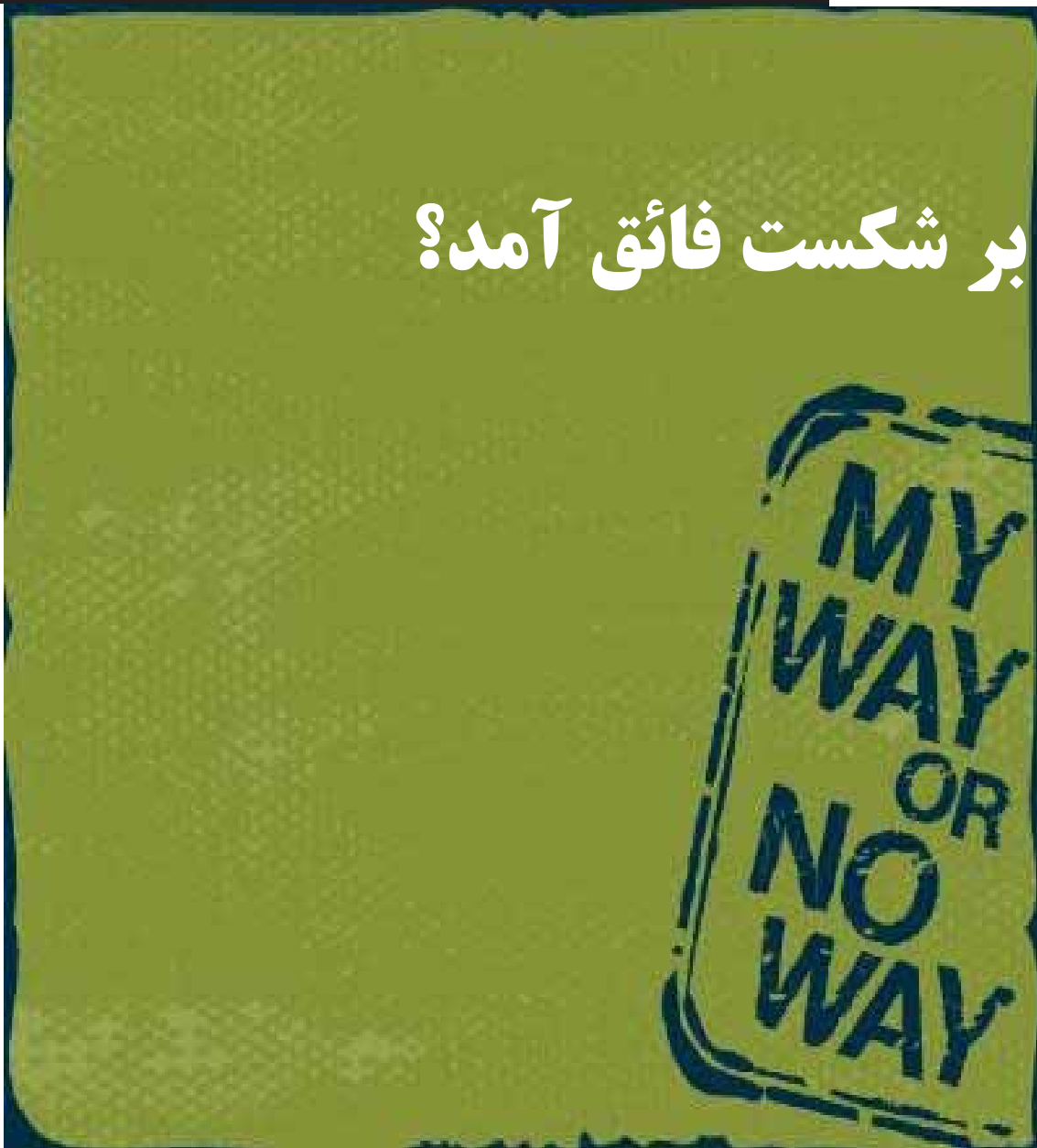




چگونه می توان بر شکست فائق آمد؟



این سؤال البته از نظر بسیاری از سیاسیون معظم ایرانی بی معناست. چرا که همگان سخن از دستاوردهای بی نظیر جنبش مردم ایران سر می دهند. گفته شده است که جنبش تنها فاز عوض کرده است و از خیابان ها به کلیت زندگی گسترش یافته است. شبکه های تلویزیونی و مطبوعات صنعت سبز مملو از مصاحبه با کارشناسان ارشدی است که ضمن تبادل تبریک با یکدیگر به مناسبت قدرت جنبشی که سبز می نامندش، گاه به گاه گوشه چشمی نیز به حاکمیت می اندازند و حاکمان را نصیحت می کنند که سیاست های خود را با تدبیر بیشتری اعمال کنند و چه نیکوست اگر با مشاوره و همکاری کارشناسان منتقد، راه حل هایی را برای جامعه برگزینند و از تکروری و انحصارطلبی دست بردارند. تک برگی های کلمه گاه به گاه منتشر می شود و توصیه شده است این اوراق مقدس را که مزین به تمثال رهبران جنبش است در دیدوبازدیدهای خانوادگی ردوبدل شود و همه مردمان به سبز زندگی کردن فراخوانده شده اند.

اما بهتر است از جعبه های فریب چشم برداریم و به آنچه در واقعیت می گذرد چشم بدوزیم: چه شد که حکومتی که در اوج درگیری های خیابانی، جرأت اعدام کسی را نیافت و حتی کشتار مردم در خیابان ها را که در جلوی چشم همه ی شهروندان و دوربین های شهروندی صورت می گرفت انکار می کرد، اکنون که مسالمت (تو بخوان تسلیم و سکوت) در شهر حکمفرماست، هفته ای را بدون اعدام یک زندانی سیاسی نمی گذرانند؟ هفته های اخیر هر روز خبری از صدور یا اجرای احکام اعدام و یا زندان های طولانی مدت منتشر می شود. علی صارمی به جرم یک سخنرانی چند دقیقه ای علیه حکومت و به نفع سازمان سیاسی مطلوبش اعدام شد. چندین زندانی سیاسی دهه شصت که در تظاهرات های خیابانی سال گذشته دستگیر شده بودند به اعدام محکوم شده اند. حسین خضری زندانی سیاسی در ارومیه شنبه اعدام شد. چندین فعال سیاسی کرد در نوبت اعدام قرار دارند. دهها بلوچ به جرم مبارزه علیه حکومت اعدام شدند. حکم های زندانی که در هفته های اخیر صادر شده است بین ۱۰ تا ۲۰ سال است. همزمان، حکومت بزرگترین تعرض خود را به سطح موجود زندگی طبقات پایین آغاز کرده است و یارانه های دولتی را حذف کرده است. به یمن «هدفمندی» شهروند ایرانی به قیمت های جهانی باید مصرف کند، اما به دستمزدهای ایرانی حقوق بگیرد. همه ی کارشناسان چه در تلویزیون جمهوری اسلامی و چه در تلویزیون آمریکا از مزایای این طرح سخن می گویند و تنها به قول رهبران سبز اختلاف بر سر شیوه اجرا و زمان اجراست. هیچ کس هم البته ضرورتی نمی بیند میکروفون را از جلوی دهان کارشناسان کذایی بگیرد و به میان مردم برود و نظر آنان را جویا شود.

در دایره ی تنگ آنان نمی گنجد و تشنه ی هواهای تازه اند. صنعت سبز و ائتلاف سیاسی آنها در کنار مردم و برعلیه نظام سیاسی اجتماعی فاسد، سرکوبگر و سرمایه دار حاکم نیست. بلکه برعکس، آنان در روبروی مردم و دشمنان مردم هستند. آنها منافع خود را و کارشناسان غیرمردمی خود را دارند. در یکسال و نیم گذشته آنها هیچ گامی در جهت توانمند سازی مردم برنداشته اند. آنها به این دلیل خود را در صف مخالفان و معترضان نشان می دهند که از حرکت های مستقل و از پایین مردمی جلوگیری کنند. در این یکسال و نیم هیچ رسانه ای برای دختران و زنان جوان، برای کارگران، برای دانشجویان فقیر، برای روستاییان، و دیگر فرودستان جامعه شکل نگرفته است. چرا که فضای اعتراضی را جرس ها و کلمه ها و صداهای رسای اقلیتی بالانشین فرادست اشباع کرده است. در تمام این ماههایی که کارشناسان ایشان از نیرومندتر شدن جنبش سخن می رانند، تمام معدود سازمان یابی های مستقل از بین رفته است و هیچ نهاد و سازمان مردم بنیادی شکل نگرفته است. اما مسأله تنها خاتمی و رفسنجانی و موسوی و نگهدار و غیره نیستند. مسأله ایده های تاکتونی جنبش است که بایست مورد بحث و بازنگری قرار گیرند. مسأله اساسی برای فائق آمدن بر شکست، شناخت دلایل شکست است. نه تنها نیروهای سیاسی مؤثر در این شکست را بایست بازشناخت بلکه بایست از ایده ها و نگرش های غلطی که سد راه پیشروی مردم شدند نیز گذر کرد. ما در شماره های بعدی به مهمترین دلایل ضعف مردم در مبارزه با دشمنان خود خواهیم پرداخت.

دیروزین و سبز امروزینش است. و آنها تأکید دارند که مخالفان جمهوری اسلامی و کسانی که به قول آنها ساختار شکن هستند در واقع مطلوب حاکمیت ایرانند، چرا که تلاش دارند مردم را از سیطره ی رهبران سبز خارج کنند و درواقع جنبش مردم را تضعیف کنند. اما نگاهی به مجازات های حکومت چیز دیگری به ما می گوید. رهبران سبز که در حال حاضر این آزادی را دارند که سخنرانی کنند و از شروط خود برای شرکت در انتخابات بعدی بگویند. طیف های کمی رادیکال تر اصلاح طلبان یعنی فعالین برجسته ی جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب با زندان های دو سه ساله روبرو شده اند. طیف های رادیکال تر یعنی جوانانی که در نهضت آزادی یا دفتر تحکیم وحدت فعالیت داشته اند، با زندان های ده تا پانزده ساله روبرویند. و فعالین گروه های برانداز مانند مجاهدین خلق یا پژاک یا کوموله با اعدام پاسخ می گیرند. به راحتی می توان دید که سیاست حکومت این است که مردم مخالف را از پیوستن به گروه های برانداز بازدارد و به سوی خاتمی ها نزدیک کند. مثال دیگر جزوه ای است که به تازگی و ضمن درگیری های دو جناح منتشر شده است. در این جزوه که صریح ترین ارزیابی اصلاح طلبان از جنبش و خط مشی آنان است، ما می بینیم که دشمن رهبران سبز حاکمیت نیست بلکه دشمن اصلی آنان «ضدجنبش سرخ» است که از نظر آنان بخش رادیکال و مبارزی است که در خیابان ها پرده ی سکوت را دریده و بی کسب اجازه از موسوی دست به عمل می زنند. در جزوه ی آنان به راحتی مشاهده می شود که تمام کشتارهای بیست و پنج خرداد تا سی تیر چون موهبتی تلقی می شود که باعث شده قدرت سیاسی آنان افزون شود. و تیر خشم آنان سوی مردمی است که

آن اعدام ها و زندان ها، و این غارت بزرگی که نام هدفمندی بر خود گرفته، جز در پرتوی شکست حرکت و مبارزه مردم برای دگرگونی های سیاسی قابل تحلیل نیست. جنبش مردمی ایران شکست خورد. مردم که نزدیک به نه ماه در خیابان ها مبارزه کردند، بدون کوچکترین دستاورد سیاسی و اجتماعی به خانه های خود بازگشتند. شکست جامعه به معنای پیروزی حاکمیت بود. و حاکمیت پس از تحمیل شکست به مردم، در موضعی قدرتمندتر از پیش از سرخوردگی و یأس مردم به نفع طرح های ضد مردمی خود استفاده می کند. طرح هایی که دولت برای زیرنظر گرفتن خانه های مجردی در نظر گرفته است، یا فشار بر روی دانشگاه ها، قرآنی کردن آموزش نونهالان، ربودن اقتصاددانان و اعدام مبارزان، همه و همه به این دلیل است که پس از مبارزه اجتماعی سال گذشته، مردم شکست خوردند و طبقه حاکم پیروز شد. اما چرا کل صنعت سبز مصر است که جنبش ادامه دارد و شکستی در کار نیست؟ به این دلیل ساده که وقتی از شکست سخن بگوییم باید دلایل اینکه مردم شکست خوردند را نیز بشکافیم تا بر ضعف ها غلبه کرده و در رویارویی آتی بر این ضعف ها و کاستی ها غلبه کنیم و این بار جامعه بر زندانبان خود پیروز شود. اما دقیقاً صنعت سبز به همین دلیل خواهان بررسی انتقادی گذشته نیست. چرا که هیچ تمایلی ندارد حاکمیت در برابر مردم شکست بخورد. ممکن است برخی بگویند که این اتهام ناصادقانه ای است. پس بگذارید استدلالات خود را بگوییم و قضاوت را به خوانندگان واگذاریم. صنعت سبز می گوید که اتفاقاً همین رهبران سبز هستند که کلید هرگونه تحول آتی در جامعه ی ایرانند و خطر واقعی برای دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی همین جناح اصلاح طلب

اخبار کوتاه

دانشگاه از این که هست هم

غیرعلمی تر می شود

سعید قدیمی، مدیرکل دفتر پشتیبانی و حمایت آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، گفت: ۴۰۰ هزار سرفصل دروس دانشگاهی کشور بازنگری می‌شود.

آقای قدیمی که در دومین همایش آموزش عالی سخن می‌گفت افزود: هفتاد درصد از این بازنگری مربوط به علوم انسانی است و هم اکنون وضعیت ۲۶۰ هزار سرفصل علوم انسانی از نظر تاریخ بازنگری مشخص شده است.

به گفته مدیرکل دفتر پشتیبانی و حمایت آموزش عالی وزارت علوم، ۱۰۰ سرفصل دانشگاهی مربوط به رشته های هنری نیز مورد بازنگری قرار خواهد گرفت.

کسی که پول ندارد حق تحصیل ندارد

براساس تصویب ماده‌ای در کمیسیون تلفیق برنامه پنجم توسعه، تحصیل رایگان در دانشگاه‌های کشور محدود می‌شود.

در این مصوبه، کمیسیون تلفیق (ماده ۲۴الحاقی به لایحه برنامه) دانشگاه‌ها موظف شده‌اند تنها براساس نیاز کشور به فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، دانشجوی رایگان جذب کنند

دانشجویان در حال شرکت در آزمون در یکی از مراکز آزمون در تهران

نسلی که در زندان های رژیم از بین می رود

فواد سجودی فریمانی، دانشجوی زندانی، پس از آزادی از زندان به بیمارستان روانی مهرگان منتقل شده است.

آقای سجودی دانشجوی کارشناسی‌ارشد دانشگاه پلی‌تکنیک است که دوران کارشناسی خود را در دانشگاه شریف گذرانده است.

این دانشجو پذیرفته شده دوره دکترای مهندسی پزشکی دانشگاه امیرکبیر در سال تحصیلی جاری بوده که با توجه به بازداشت وی در روزهای آغازین سال تحصیلی، از ادامه تحصیل محروم شده است.

سجودی که در تاریخ ۲۳ شهریور بازداشت شد، در نیمه دوم آذر ماه با قرار وثیقه سنگین ۵۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شد و به علت فشار های وارده در بازجویی ها به بیمارستان روانی مهرگان منتقل شده است.

فواد سجودی فریمانی، دانشجوی زندانی، پس از آزادی از زندان به بیمارستان روانی مهرگان منتقل شده است.

کافی نت ها امنیتی می شود

رییس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی گفت: «از این پس متصدیان کافی‌نت‌ها ملزم هستند مشخصات کاربران خود را با درج کد ملی و زمان استفاده از رایانه ثبت کنند.»

شریفی در جلسه ستاد پیشگیری و مبارزه با جرایم خاص استان آذربایجان شرقی افزود: «بیشتر تخلفات و جرایم رایانه‌ای در کافی نت‌ها صورت می گیرد که درج مشخصات کاربران می تواند تا حد زیادی از وقوع جرم جلوگیری کند.»

شرعیات جای آموزش علمی به کودکان را می گیرد

معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش با اعلام اینکه محتوای تمام دروس دوره پیش دبستانی قرآنی می‌شود، گفت: «می‌خواهیم شرعیات و نکات حلال و حرام را از سنین کودکی و در قالب‌های کودکانه به نوآموزان آموزش دهیم.»

فاطمه قربان درباره مصوبه اخیر آموزش و پرورش درباره تبیین آموزش قرآن در دوره پیش دبستانی تصریح کرد: «به دنبال این هستیم که سایر آموزش‌ها در این دوره را با رویکرد قرآنی دنبال کنیم و نوآموز در دوره پیش دبستانی با اخلاق قرآنی تربیت شود»

در ادامه به بیان دلایل این تصمیم پرداخته و گفت: «در حالی که در کشور ما به دلیل فقر و کمبود امکانات آموزشی، بسیاری از کودکان در مدارس دولتی و دولتی‌نمای دولتی تحصیل می‌کنند، بنابراین باید به فکر راه‌های جایگزین برای آموزش این کودکان باشیم.»

خیابان

نشریه ای اینترنتی است که برای شکستن سد سانسور منتشر می شود.

هماهنگ کننده ی تحریریه: وحید ولی زاده
آدرس ایمیل تماس با نشریه:
xyaban@gmail.com

درباره اعدام در جمهوری اسلامی

پویا عزیزی

اعدام، به عنوان مجازات از دیرباز به گونه‌هایی متفاوت بیش‌تر از سوی حاکمین بر محکومین اعمال شده است و گاه از سوی محکومین بر حاکمین از طریق دست یازیدن به سلاح و کشتار مستقیم. گرچه هر دو از سویه کِشتار و حذف فیزیکی دیگری حرف‌هایی برای گفتن دارند اما در پس پشت این دو سویه‌گی تضادی مسلم نهفته است که هر دو طرف را وارد مبارزه و بل که جنگی خون‌بار می‌کند.

تضادی که در دوسوی خود ناتوانی‌ای را یدک می‌کشد. از یک‌سو ناتوانی حاکم و سیستم اعمال قدرت‌اش در برآوردن نیازها و ایجاد جامعه‌ای سالم و عاری از بروز جرم و در سوی دیگر ناتوانی محکومین در برآوردن نیازهای‌شان و ناچاری در برابر بستگی سیستم حاکم و عدول از ساز و کارهای آن و منجر به کنشی که سوی روبه رو آن را جرم می‌پندارد.

این دوگانگی‌ها در میان تعریف جرم و مجازات هم‌چنان در مکان و زمان‌های متفاوت موجود و قابل بررسی است. آن‌چه تاکنون در میان تاریخ‌نگاری حاکمان و محکومین موجود است، دفاع از مجازات در مقابل انجام جرم از سوی حاکمین و مظلوم‌نمایی و آهوفغان از سوی محکومین در مقابل وجدان‌های بشری به‌خصوص در جایی‌ست که جرم و مجازات چهره سیاسی به خود گرفته و در سپهر سیاست جو می‌گیرد.

حاکمین مجازات و به خصوص اشد مجازات را دفاع از خود و دیگران تحت سلطه‌شان در مقابل هر نوع زیان و آسیب احتمالی در برابر جرم و در برابر آن‌چه جرم سیاسی می‌پندارند دانسته اند و حیات و بقای خود را در گروهی آن می‌بینند. اما آن چه تاریخ در برابر این روش بازگو می‌کند حاکی از نتیجه متفاوتی‌ست. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در تمام عمر بشر به کارگیری اشد مجازات نه‌تنها نتوانسته است حیات و سلطه حاکمین را برای بلند مدت بقا بخشد بل که منجر به قیام‌های خون‌خواهانه و هوشیاری بیش‌تر از سوی محکومین شده‌است.

دیکتاتوریسم و سرمایه‌داری و نظام‌هایی که بر این زمینه‌ها سیستماتیک شده‌اند خود به خود زمینه‌های بروز جرم را از طریق ایجاد تضاد و شکاف‌هایی هر روز فرارونده محیا کرده‌اند.

دیکتاتوریسم چه از طریق سیستم‌های اقتصادی سنتی و چه از طریق سیستم‌های لیبرال و نئولیبرال یا امپریالیستی اعمال گردد، موقعیت قشر حاکم را به عنوان قشر فرادست در موقعیت برتری قرار داده و مردم را به عنوان محکومین به پذیرش قدرت و ناتوان در کنترل و تغییر در موقعیت دیگری می‌نشانند و از طریق این جدایی که خود به خود منجر به سرکوب و گاه تحقیر فرودستان نیز هست، تضادی روز افزون می‌آفریند. آزادی خواهی و جنبش‌های رهایی‌بخش در برابر این سیستم مجرم تلقی می‌شوند.

در سیستم‌های سرمایه‌داری نیز کار و تلاش از یک سو و انباشت ثروت در سوی دیگر خود به خود منجر به تولید تضادی روزافزون می‌شود. انباشت ثروت در یک سو و فقر،از سوی دیگر دسته بندی جامعه به فرادست و فرودست را تقویت بخشیده و نظم کهن جوامع عقب مانده را هم چنان حفظ کرده است. اگر چه در سپهر سیاسی میزانی از دموکراسی را هم با خود همراه داشته باشد. اما گسترش فقر، گسترش جرم‌های اجتماعی را طبق تجربه در برداشته است و فرودستان را در رفح نیاز به اموری خارج از قوانین عرفی وادار می‌کند و اما ابزار اعمال قدرت سرمایه دارن یعنی همان دولت برای آن وضعیتی که خود به وجودش آورده مجازات در نظر می‌گیرد.

گفتمان حکومتی افرادی که حکومت اسلامی را بر ایران گماشته‌اند و از آن پاسداری می‌کنند بر تلفیق تمام و کمالی از دلایل بالا استوار است. تفکر شهیدپروری و مظلوم نمایی (کشته‌های خودشان را شهید برحق دانسته و کشته‌های طرف مقابل را باطل معدوم) آن‌ها را در جای‌گاه محکومین و مظلومین قرار داده و از طرفی دیگر مخالفین سیاسی‌شان را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن اعدام و کشتار می‌کند، درواقع از راه این تاکتیک مرز میان حاکم و محکوم را مخدوش کرده و برای اعمال ضدانسانی‌اش دلیل تراشیده و آه و فغان می‌کند هر چند که ابزار دین نیز چاشنی و مجوز انجام این اعمال است.

گفتمان حکومت اسلامی از این طریق با فریبکاری‌ای نه چندان سطحی به حذف مستقیم مخالفین و آزادیخواهان می‌پردازد و از این طریق و با ژست های لو رفته انتخابات ساختگی، مردمی بودن حکومت را به نمایش گذاشته و فریبکاری را کامل کند. از سوی دیگر گستراندن فقر در سطوح پایینی جامعه را بدون هیچ‌گونه پشتوانه آتیه‌ای و یا حتا «درزمانی» با اتخاذ سیاست‌های لیبرال و نئولیبرال دامن می‌زند و از این طریق خود به خود زمینه‌های جرم را فراهم کرده و به دلیل فساد سیستم حکومتی و پلیسی بخشی از افراد حکومتی را نیز درگیر این نمونه جرم‌ها می‌کند و به همین رو محکوم و حاکم را هر دو به سیر قهقرایی نابودی می‌کشاند.

با نگاهی به گفته‌های خمینی به عنوان تئوریسین و سردمدار این آدمکشی حرفه‌ای بهتر می‌توان این سیاست دولبه را به نمایش گذاشت. خمینی می‌گوید «بکشید مارا ، ما نیرومندتر می شویم» و اما دستور کشتار و اعدام را در روزهای ابتدایی کامرانی‌اش در ظرف مقابل می‌نهد. از همین روست که حکومتی مانند حکومت اسلامی ایران از چند جنبه بر مردم ایران ستم ورزیده و نسل کشی را بر آنان اعمال می‌کند. نمونه‌های این نسل‌کشی را می‌توان در اعدام‌های سال‌های ابتدایی دهه شصت و به شکل عمده در کشتار عمومی زندانیان در سال شصت و هفت، هم‌چنین قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران و نویسندگان در دهه هفتاد و موارد بسیار اعدام زندان سیاسی در دهه هشتاد صحه گذاشت. همین‌طور شمار اعدام‌های مجرمین و افراد عادی در تمام این سی و دو سال را می‌توان بر آین آمارها افزود. این در حالی‌ست که سیاست‌های دیکتاتورمآبانه و سرکوب عریان به همراه گسترش فقر در جامعه بروز جرم را ناچار گردانیده است.

گفتمان حذف اعدام از قوانین جمهوری اسلامی مدت‌هاست که فعالین حقوق بشر را سخت مشغول خود کرده است. امروز در نتیجه تمام این تلاش‌ها متاسفانه هنوز شاهد اعدام‌ها و سرکوب‌های بسیاری در ایران هستیم. گویی باور این‌که جرم‌ساز و مجازات‌کننده در این سیستم‌ها هر دو یکی هستند و از بین بردن اعدام جز با از بین بردن این سیستم همراه نیست برای بسیاری هنوز سخت است. شاید بازنگری دوباره‌ای بر آن‌چه گذشته است حقانیت گفتمان عدالت خواهان را بارز سازد. از بین بردن اعدام با از بین بردن سیستمی که اعدام را مبنای اعلام قدرت‌اش کرده است همراه است و جز با قیام سراسری فرودستان و در دست گرفتن قدرت توسط آنان و جز با از بین بردن ساز و کارهای دولت فرادستان و جایگزینی نظمی نوین امکان‌پذیر نخواهد بود . نظمی که در آن شکاف میان فقر و سرمایه تا حد امکان پر شده و آزادی‌های سیاسی زمینه‌های ایجاد جرم را از بین برده و ضمن لغو حکم اعدام، ساز و کارهای مجازات را نیز تغییر اساسی داده و انسانی‌کند. حذف مجازات اعدام به سرنگونی دیکتاتوریسم و سرمایه‌داری وابسته است.



انقلاب در تونس

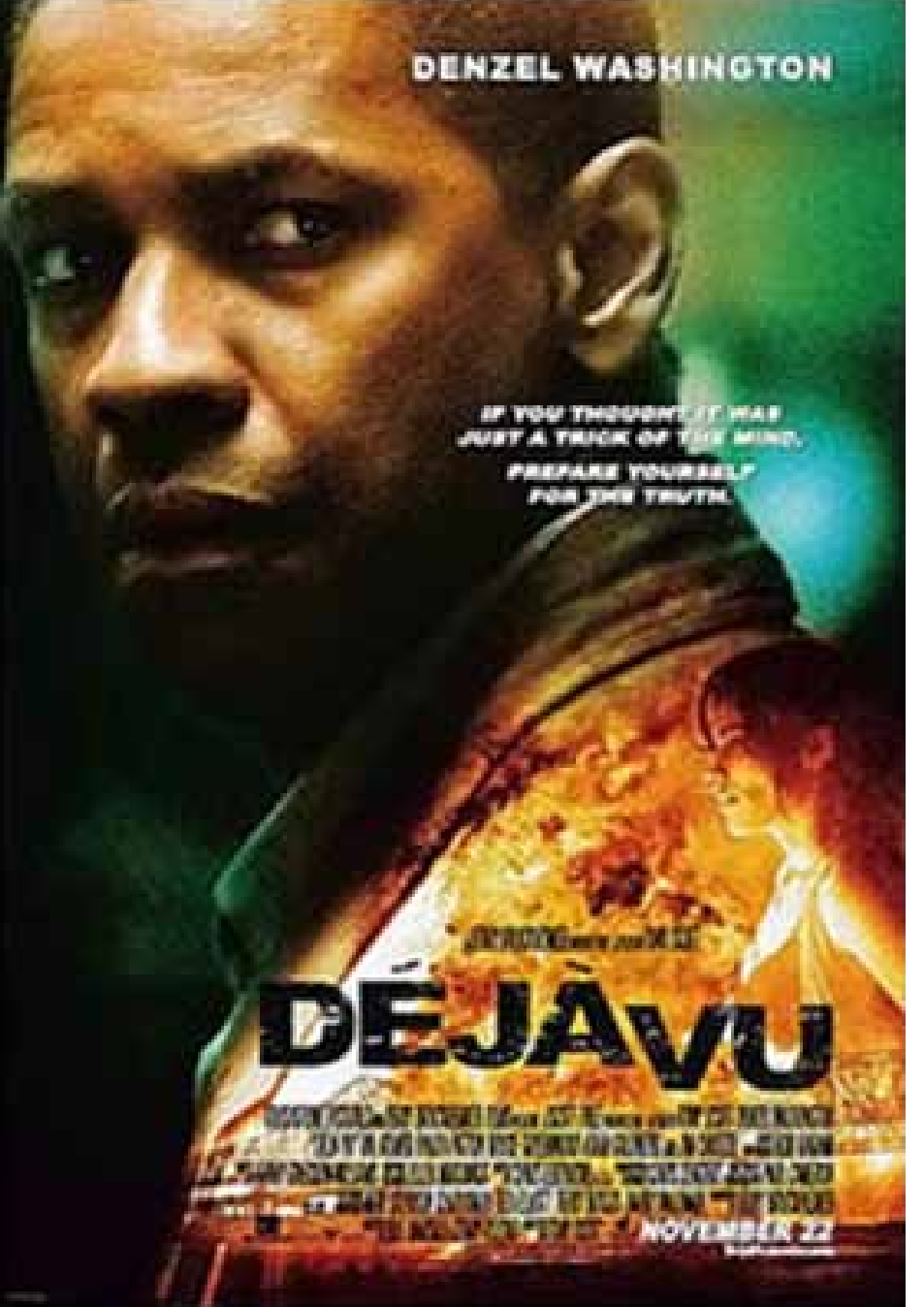
تظاهرات مردمی در تونس در پی سرنگونی بن‌علی

در تونس قیام مردمی نخستین انقلاب توده ای جهان عرب را رقم زد. دولت سقوط کرد و رئیس جمهور گریخت. آنجا که مردم در خیابان ها بایستند، کاخ نشینان خواهند رفت. گذر از انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی اما در هاله ای از ابهام است. اگر چه تا همین برهه نیز مردم تونس خلاف جریان جهان پیش رفته اند و به حرف تئوریسین ها و کارمندانی گوش نداده اند که عصر انقلاب ها تمام شده و بایست به پذیرش کوچکترین قول هایی از سوی رئیس جمهوری در جهت بهبود وضعیت دلخوش باشند و یا اینکه به جای حضور در خیابان ها، بهتر است به تقویت شبکه های اجتماعی بپردازند و به دیدن اقوام بروند و نسخه ای نیز از بی محتواترین روزنامه اینترنتی یعنی کلام سبز برای یکدیگر به سوغات برند، اما هنوز نیز سرنوشت انقلاب تونس در گروی گام های بعدی است.

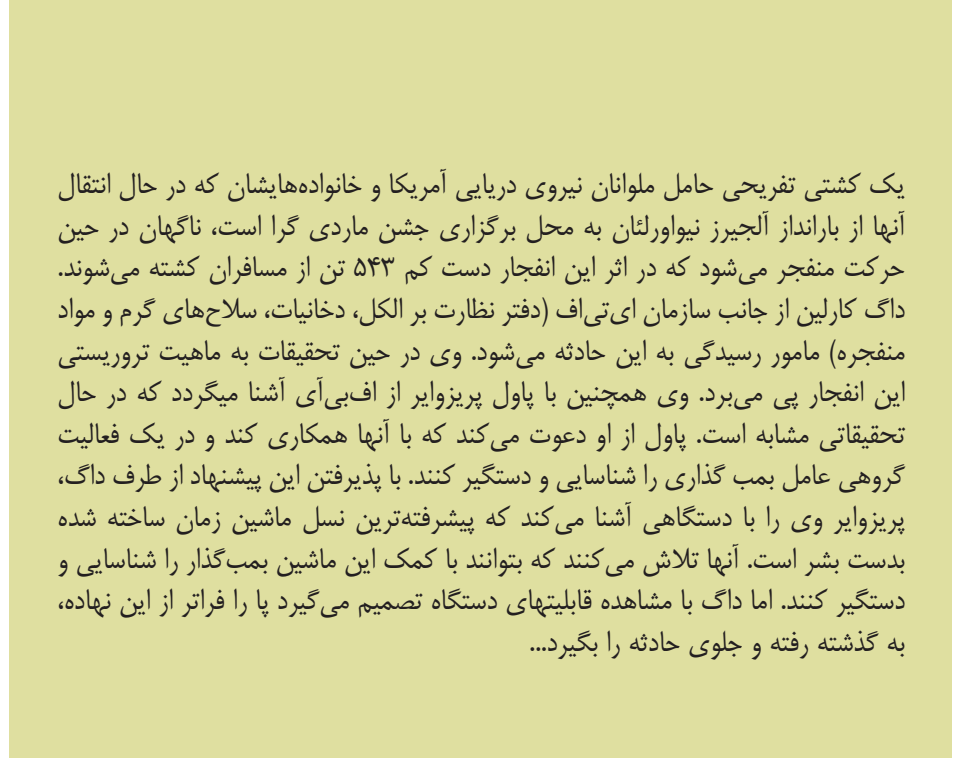
طبقه حاکم تلاش خواهد کرد با به میدان آوردن اصلاح طلبان خود، مردم را به خانه ها روانه کند و با وعده ی انتخابات آزاد برهه ی انقلابی کنونی را پشت سر بگذارد. لحظه ی کنونی تونس، نشان می دهد که تا چه اندازه احزاب و سازمان های انقلابی ضرورت دارند تا بتوانند با تشکیل حکومتی انقلابی، مناسبات ناعادلانه گذشته را نابود کنند و مناسبات و روابط نوینی بیافرینند. در غیر اینصورت با مستهلک شدن انرژی مردم در خیابان ها، دوباره شیادان بورژوازی نظم کهن را اعاده خواهند کرد.

اما حتی همین دستاورد تاکنونی مردم تونس برای ایرانیان اهمیت دارد. تونس یک انقلاب رنگی نبود اگر چه از همین امروز رسانه های قدرت به آن نام انقلاب یاس داده اند. اما انقلاب های رنگی تعویض نخبگان حاکم در کشورهایی و جایگزینی آنها با نخبگانی بود که منافع آمریکا و غرب را نمایندگی می کردند. این انقلاب های رنگی که تنها شکل انقلاب در عصر جدید تبلیغ می شدند ماحصل سرمایه گذاری های کلان آمریکا و غرب بر روی نهادهای معینی در آن کشورها بودند.

انقلاب تونس اما نخستین انقلاب عصر پسا شوروی است که از این الگو پیروی نکرده است. و درنتیجه تجربه ی تونس موانع ذهنی برای انقلابی غیروابسته را درهم می شکنند. از طرف دیگر تونس می تواند موجی را در جهان عرب زبان ایجاد کند. به رغم های و هوی ناسیونالیست های ایرانی، مبارزان ایرانی به شبکه ای از ارتباطات در کشورهای همسایه و مردم آن کشورها نیاز دارند. اگر قرار باشد سازمان های دگرگون خواه خود را به آمریکا و غرب نفروشد _که البته بسیاری از آنها خود را دیری است فروخته اند- تنها حامی بین المللی مردمی است که در دردها و رنج ها با ما همسرنوشتند. این جهان پیرامونی است که به بین المللی برای انقلاب نیازمند است



Déjà Vu



یلدا توفیق

دژاوو معمولا «قبلا زندگی شده» ترجمه می‌شود و به معنی آن است که شخص تصور می‌کند بازه‌ای از زمان را که فعلا می‌گذراند ، قبلا با همه جزئیات تجربه کرده است. فیلم، داستان سر راستی دارد. در واقع اگر ماشین زمان را از داستان حذف کنیم، با ماجرابیی اکشن و بدون هیچ پیچیدگی رو به رو هستیم. اما ماشین زمان، فیلم را دربستر دیگری قرار می دهد: فیلم در ژانر علمی–تخیلی قرار می گیرد و پیچیدگی های در داستان پیدا می شود. پای مسائل و دیدگاه های فلسفی و مذهبی باز می شود و شخصیت های فیلم با موقعیت های دشوارتری رو به رو می شوند. داگ(مامور سازمان ای تی ای) در نقش قهرمان داستان تنها با ماجراتی تروریستی دست بگیربان نیست. او بعد از آغاز همکاری با تیم تحقیقی سازمان اف بی ای، دیگر نه تنها باید نقش یک مامور زیرک را بازی کند بلکه همزمان باید تصمیم بگیرد که با

محکم می کند.

در دژوو ، نیروهای خیر در جدال با شر هستند. اف بی آی ، پلیس فدرال و نمایندگان دولت، نیروهای خیر هستند و بالبع آن چه در مقابل آن ها باشد شر محسوب می شود. در سکانس های متعددی از فیلم داگ را می بینیم که برای آرام کردن افراد و یا دادن اطمینان به آنها می گوید« من پلیس فدرال هستم.» و این جمله هم چون معجونی آرامش بخش عمل می کند. داگ در هنگام نجات کلایر و زمانی که مقاومت او را می ببند به او می گوید پلیس است و در صحنه ای دیگر که کلایر به داگ مشکوک شده با تماس با مرکز پلیس فدرال و مطمئن شدن از هویت داگ به آغوش او پناه می برد. در سکانسی دیگر داگ ماشین آمبولانسی را از صاحبانش به زور اسلحه می گیرد و همزمان اعلام می کند که پلیس فدرال است و آنها هم خیلی جنتلمنانه نظاره گر سرفت هستند.

جهان تصویر شده در فیلم جهان قهرمان و ضد قهرمان ست، مردم هستند و وقایع اتفاق می افتند تنها به این خاطر که قهرمان و ضد قهرمان به ایفای نقش خود بپردازند. آنها از شرایط و محیط فراتر می روند. محدودیت محیطی، فیزیکی و یا انسانی برای آنان وجود ندارد. آنها هرچند که نماینده ی نیروهای خیر و شر هستند اما در عین حال القا کننده ی این باور نیز هستند که فرد به تنهایی و تنها با توسل به باور و عشق و مذهب و … می تواند عمل کند. جهان تصویر شده، دنیای فردیت ها، دنیای افراد جدا جدا شده ای است که در آن مردم شکل توده ی نامشخصی را دارند.

فیلم بر مسئله ی اعمال تروریستی انگشت می گذارد. در واقع بعد از حادثه ی یازده سپتامبر، به نظر می رسد که صنعت هالیوود دوباره به ژانر جاسوسی علاقمند شده باشد. بخشی از این علاقه در راستای سیاست توجیه شکست سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی در جلوگیری از رخ دادن حادثه ی ۱۱ سپتامبر است و بخش دیگر در راستای سیاست های تبلیغی برای این سازمان ها. هالیوود باید در سيطره ی امپراتوری خود به توجیه شکست بپردازد، باید پاسخگوی این سؤال در اذهان عمومی باشد که چرا سازمان های اطلاعاتی با آن همه دبدبه و کبکبه و آن همه بودجه های مفصل از وجود چنین عملیاتی بی خبر بودند؟ پس یا ادعای این سازمان ها واهی ست و یا این که افرادی در پشت پرده خواهان اتفاق افتادن چنین حادثه ای بوده اند. صنعت هالیوود باید هم زمان به تبلیغ نیز بپردازد. باید افکار عمومی جامعه را به این سمت سوق دهد که حضور سازمان های اطلاعاتی لازم است تا جامعه را در برابر دسیسه ها و نقشه های تروریستی حفظ کند. ضد قهرمان، که جوان روان پریشی است با اعتقاداتی عجیب، در یک کشتی بزرگ تفریحی حامل ملوانان نیروی دریائی آمریکا و خانواده هایشان، مقدار زیادی مواد منفجره جاسازی و در نهایت منفجر می کند. بعد از دستگیری و در هنگام بازجویی، مشخص می شود که او چندین بار برای استخدام در ارتش و نیروی دریایی اقدام کرده و هر بار رد شده است و با این عمل در حقیقت قصد اثبات خود و نشان دادن توانمندی هایش را به ارتش امریکا داشته. ببینید چگونه هالیوود در پس این انگیزه، به سیاست های ترویجی خود می پردازد: اول این که در ارتش امریکا افراد روان پریش و بیمار جائی ندارند، دوم این که ارتش مکان افراد با لیاقت و ویژه است و جوان روان پریش هم برای نشان دادن لیاقتش به چنین عملی دست زده و مهم تر از همه این که چقدر وجود سازمان های اطلاعاتی برای مقابله با این افراد لازم است. تنها نکته ی قابل توجه در این بخش این است که تروریست این بار در قالب یک جوان آمریکایی خود را نشان می دهد، نه در قالب نمادین، مسلمانی افراطی، عرب و احتمالا رنگین پوست. با دستی یابی به تکنولوژی ماشین زمان، به نظر می رسد که انسان بر جهان مادی فائق می

آید، بشر در کشیدن خطوط زندگی اش از امکان استفاده از پاک کن برخوردار می شود و یا حداقل قادر می شود تا همه ی گزینه هایی را که می تواند داشته باشد،امتحان کند و به این ترتیب دیگر نمی توان جهان را بر پایه ی تبیینی مذهبی نگریست و تفسیر کرد. ظاهرا باید پنبه ی تمام اعتقادات مذهبی و باور به تقدیر و سرنوشت زده شود. اما خط سیر داستان به گونه ای پیش می رود که باز هم به نظر می رسد که «همه چیز از پیش معلوم است و پرده در لحظه ی معین پائین می آید». در نتیجه نه تنها پنبه ای زده نمی شود بلکه زمین های آباد مذهب و باورهای خرافی دوباره آبیاری می شوند. در فیلم از زبان دانشمند ارشد پروژه ی ماشین زمان (در توجیه عمل خود به داگ) می شنویم«چون من هم به خدا اعتقاد دارم» و اعتقاد به خدا در سکانس های دیگر فیلم خود را به شکل مراسم معمول تدفین با حضور کشیش یا دعاهایی که به کودکان آموخته می شود، نشان می دهد.

داگ پلیس سیاه پوستی است. دختری هم که پایش به ماجرا باز می شود سیاه پوست و یا دو رگه است. اما چرا همیشه (و اگر نه همیشه چرا اکثر مواقع) در فیلم های هالیوودی عشق در منطقی نژادی (منطق دنیای سرمایه داری) خود را نشان می دهد؟ داگ که اولین بار با کلایر ، در سردخانه رو به رو می شود، با تاثر و حسرت از زیبایی اش می گوید و وقتی در طی ماجراهای فیلم با زندگی شخصیش آشنا می شود به او دل می بازد و بعدا هم این عشق موتور محرکه ای است برای او که به تغییر گذشته بپردازد. اما سؤال این جاست که اگر کلایر زیبا و سکسی نبود آیا باز داگ انگیزه ای برای نجات او داشت؟ هرچند در فیلم ظاهرا برای انگیزه سازی داگ تلاش زیادی شده(قتل همکارش، و کشته شدن بیش از ۵۰۰ نفر در عملیات تروریستی!) اما باز به نظر می رسد که زیبایی و کشش کلایر وزنه ی سنگین تری است. از سوی دیگر کلایر، زن جوان داستان، همچنان در نقش کلیشه ای مرسوم ظاهر می شود؛ او چون سیندرلایی ساده و معصوم و پاک است و سرنوشت این بار در هیبت ماشین زمان او را از چنگ نه نامادری خود که تروریست همدست مرگ نجات می دهد. او خیلی ساده فریب تروریست را می خورد و به منفعل ترین شکل در فیلم خود را نشان می دهد، البته با چشم پوشی از سکانس های نمایش اندام و هیکل سکسی او که هوش از سر گروه دانشمندان پروژه ی ماشین زمان و صد البته داگ می برد! (در صحنه ای از فیلم وقتی او به حمام می رود یکی از اعضای تیم را چنان مجذوب می کند که چندین بار او را صدا می کنند تا به خود می آید) و البته این انفعال حتی به آنجا می رسد که در سکانس های پایانی فیلم وقتی با داگ که جان خود را برای او به خطر انداخته، در محمصه ای قرار می گیرد بلافاصله و بی توجه به داگ از صحنه می گریزد و وقتی به خود می آید که داگ در شعله های انفجار جزغاله شده. نقش او در داستان این است که باشد و در کنار داگ و تنها به خاطر عشق داگ است که او وجود دارد و حضورش معنی دار می شود. او در ماجراجوی های بزرگ مردان جائی ندارد.

و این گونه صنعت هالیوود پکیج های خود را در سطح انبوه و به انواع بزک ها به بازار می فرستد و دروغ بزرگ آن قدر تکرار می شود که ناباورترین مخاطب ها را هم همراه می کند. هالیوود پکیج های خود را با بزک عشق و روابط انسانی و آرمان های بزرگ و روایت های جذاب و تصاویر دلفریب می آراید و به بازار عرضه می کند و به این ترتیب پر سودترین صنعت، راست ها را دروغ، دروغ ها را راست، بزرگان را کوچک ، کوتوله ها را بزرگ، زشتی ها را زیبا و… نشان می دهد.



وحید ولی زاده

داستان های تخیلی آینده گرا ژانر بسیار فراگیری در هنر و ادبیات غربی را شکل می دهند. داستان هایی تخیلی که در آینده رخ می دهند. آنها نگرانی ها یا امیدها نسبت به گرایشات جاری جامعه را مادیت می بخشند. برای مثال در رابطه با علم، مجموعه ای از داستان های علمی تخیلی آینده گرایی تولید شده است که یا مبتنی است بر هراس از پیشرفت غیرقابل کنترل علم به گونه ای که به آینده ی تاریک دهشت آوری ختم ممکن است ختم شود، آینده ای که در آن انسان تحت سلطه ی پیشرفت های علمی اش قرار می گیرد. و یا ترسیم جهان درخشانی که به واسطه ی پیشرفت های فوق العاده در علم و فن آوری به نحوی رادیکال دگرگون شده است.

شاید بتوان در طبقه بندی این ژانر بخشی را تحت عنوان داستان های تخیلی ایدئولوژیک متمایز کرد. بسیاری از این گونه داستان های تخیلی آینده گرا بر اساس هراس یا هواداری از ایدئولوژی های معین زمان خود شکل گرفته اند. ایدئولوژی هایی که حامل ایده هایی معین درباره ی نحوه سازمانیابی جامعه در کل، و نیز سازمان یابی روابط انسانی در سطحی خردتر هستند. نویسندگان این گونه آثار از طریق توصیف مبالغه آمیزی از تحقق ایده های این یا آن ایدئولوژی و یا گفتمان فکری، کوشیده اند مخاطبان خود را نسبت به کارایی و رهایی بخشی گفتمانی قانع کنند و یا برعکس، از خطرات و مصائبی که در گفتمانی معین نهفته است پرده بردارند.

از مثال های مشهور این نوع رمان ها می توان به ۱۹۸۴ اشاره کرد که جامعه ای به شدت توتالیتر را ترسیم می کند. سرمایه داری فوردیستی مضمون بنیادینی است که در رمان برجسته ی دیگری یعنی دنیای قشنگ نو هاکسلی به نقد کشیده می شود. آنچه در این رمان ها مشهود است، پرداختن به مسائل و مباحث حاد جاری در جامعه از طریق پرتوافکنی بر واقعیت یابی و مسلط شدن ایده هایی است که مورد مناقشه است. در این معنا، داستان های تخیلی آینده گرا همچون یک ارگان ادراک اجتماعی عمل می کنند که مداوما در حال ارسال سیگنال های هشدار و یا تجلیل از گفتمان های ایدئولوژیک معین به جامعه هستند. بسیاری از ایدئولوژی ها و گفتمان های مدرن به عنوان مصالح و مواد خامی برای این ژانر تولید هنری در غرب به کارگرفته شده اند. جامعه جهانی نیز بدلیل تفوق غرب بر سایر دنیا، آینده ی خود را غالبا از طریق این ارگان ادراک غربی تصور و تخیل کرده است. تصور کردن جهان آینده، باعث می شود که انسانها برای تأثیرگذاری بر شکل آینده ی جوامع خود، دست به تلاش زده تا از آینده ای سیاه بپرهیزند و آینده ای درخشان

را شکل دهند. فوردیسم، فاشیسم، توتالیترایسم، حتی ایده های سورئالیستی در رمانی چون میرا، و یا ایده های پروداکتیویستی در رمان «ما»، توسط چنین اندام ادبی ای همواره نقادی شده و به درک عمومی اجتماعی یاری رسانده اند.

اما چند دهه ی اخیر جهان شاهد برآمد ایدئولوژی نوپدید و ناشناخته ای است که ناگاه سر برکشیده و در گستره ای جهانی با خون و جراحت و سرکوب و خشونت علیه فعالین مدنی و یورش به آزادی بیان، دارد می رود تا شکل تازه ای به جهان بدهد. از دهکده ای در آفریقا تا شهری در افغانستان تا پایتخت های اروپایی و تا بوتنوس آیرس، جهان شاهد اقدامات خشونت بار غیرقابل درک و غیرقابل تصویری است که با اسلام سیاسی پیوند دارد، بدون آنکه بتواند فهم روشنی از دلایل آنها، ایده آل ها و رفتار آنها را بپروراند. آن ارگان ادراک اجتماعی غربی هیچ سیگنالی درباره ی چنین گفتمانی ارسال نکرده و بسیاری در مقابل این جنبش ارتجاعی خود را ناتوان از هرگونه حرکتی می بینند.

سهام سیاستمداران ایران در جنبش اسلام گرای مرگباری که اکنون تمام جهان را در بر گرفته است را بسیاری می شناسند، اما تنها سیگنالی که ادبیات ایران تلاش در مخابره ی آن را داشت برای بسیاری حتی تا امروز نیز ناشناخته است. جالب اینجاست که ادبیات ایران به طرز معناداری تهی از چنین ژانری است. اما تک اثری که به صورت تخیلی و پیشگویانه، واهمه های به قدرت رسیدن اسلام را می کاود، شاید به تنهایی و به رغم باریکی اثر، سهم ادبیات ایرانی را به آن ارگان ادراک اجتماعی ادا کرده باشد. اثری که هیچگاه در ایران منتشر نشد و حتی امروزه نیز پس از نزدیک به سه ربع قرن از نوشته شدن، به زبانی دیگر ترجمه نشده است. صادق هدایت اینجا نیز تنها اما پیشگام ایستاده است.

البعثه الاسلامیه الی البلاد الفرنجیه، داستانی تخیلی از صادق هدایت است که تا بعد از به قدرت رسیدن اسلامیون در ایران، به زیور طبع، آنهم در فرنگ، آراسته نشد. حکایت گسیل کاروانی از سوی بلاد اسلامی به غرب و به نیت صدور اسلام. صادق هدایت، با واقعیت بخشی داستانی به گرایشی نهفته در عصر خود، با زبانی طنزآلود ولی دقیق و ژرف، محتوای ایدئولوژی را در مقابل مخاطب ترسیم می کند که قدرت یابی آن می تواند به چه سلسله ای از تباهی و تمسخر تبدیل شود. داستان مرکب از یادداشت های یک خبرنگار فرضی است که با گزارش های خود، خواننده را بدرون فضای گفتگوها و کنش های شخصیت های داستان می برد و او را با محتوای تاریک یک ایدئولوژی مواجه می کند.

داستان از مجلسی آغاز می شود که در آن

صادق هدایت و ژانر داستان های تخیلی آینده گرا

نمایندگان ملل اسلامی «راجع به اعزام یک دسته مبلغ برای نشر دین حنیف اسلام در دنیا» شور می کنند. این نمایندگان که هریک لقبی مختوم به اسلام یا شریعت یا دین دارند (و چونان آمیزه ای از القاب دولتی عصر قاجار و القاب دینی آیت الله و حجت الاسلام و …اند) دنیا را بصورت دوگانه ی اسلامی-غیر اسلامی درک می کنند که اسلامی کردن بقیه ی جهان در صدر برنامه های آنهاست. از خلال گفتگوهای نمایندگان نگاه آنان به روابط انسانی و اجتماعی هویدا می شود. زنان چون اموال محسوب شده و قابل تصرف و تقسیم میان مسلمین اند. دستور کار فرهنگی آنها در مرانامه ی جمعیتی که برای اعزام به فرنگ تشکیل می شود به خوبی فشرده شده است. در بخش سلبی و ویرانگر آن: «خراب کردن همه البنیه و عمارات کفار. چون بناهای آنها بلند و دارای چندین طبقه است و دارای حصار نمی باشد، بطوریکه چشم نامحرم از نشیب عورت خواتین را بر فراز بتوان دید و این خود کفر و زندقه است… البته خراب کردن هرچه تیاتر، موزه، تماشاخانه، کلیسا، مدرسه و غیره هست از فرایض این جمعیت شمرده می شود» و در بخش ترویجی و فرهنگساز آن « طرز سوگواری، خرج دادن، روضه خوانی، بنای مساجد، احداث امامزاده ها، تکیه ها، نذرها، قربانی حج، زکات، خمس، و کوچ دادن دسته ای از فقرای سامره به بلاد کفار تا طرز تکدی را به آنها بیاموزند. چون اسلام مذهب فقر و ذلت است و برای آن دنیاست»

این جملات که به طرزی طنزآلود در داستان بیان می شود، در حدود نیم قرن بعد در نخستین حکومت اسلامی عصر جدید یهنی جمهوری اسلامی ایران متحقق می شود. اسلامی کردن فرهنگ، از دخالت آگاهانه در معماری و شهرسازی گرفته تا یورش به سینما و کتابفروشی و تخریب تئاترها، تا تخصیص منابع به مسجdsازی، سازمان دهی نوحه خوانی و روضه خوانی و گسترش فقر و فلاکت، سیاست ثابت فرهنگی جمهوری اسلامی بوده است.

فصل اول کتاب اگر ایده ها و تفکرات ایدئولوژی کاروان اسلام را بیان می کند، فصل دوم به کنش ها و مواجهه ی آن با غرب می پردازد. موقعیت های خنده آوری که از برخورد شخصیت ها با فن آوری، قطار، هتل، شهر، حمام، مردم و سازوکارهای اجتماعی برلین پیش می آید پرتوی بیشتری بر ساختارهای ایدئولوژیک کاروان اسلام می افکند. ایدئولوژی یگانه ای که ضمن عقب ماندگی شدید بستر زیستی آن، هیچگونه تلاشی جهت فهم و شناخت فضاها و ساختارهای بیگانه از خود نشان نمی دهد. هر کجا که گام می گذارد، پيله ای بدور خود تنیده و فضای زیستی قبلی خود را شبیه سازی می کنند. ایدئولوژی آنها بسته و نهایی است. آنها در جداره ی نفوذ ناپذیر خود فرنگ را نیز یک کلیت بسته و یک تکه می



دانند که با یک برجسب «غیر اسلامی» قابل تعریف و قابل طرد است.

رابطه ی میان حاملین ایدئولوژی با دیگران به دو شکل است. از یک طرف بدلیل عادات و کردارهای عجیب و غریب خود که با محیط به شدت ناهمخوان و نامتناسب است مورد تحقیر و مسخرگی مردم عادی قرار می گیرند. در همان حال به دلیل فقدان دانش و صلاحیت ها، از سوی نمایندگان کمپانی ها و شرکت ها مورد سوء استفاده مالی قرار می گیرند. کاروان اسلام که با نام جهاد به حرکت در آمده و قصد داشت «مردهای کفار را از دم شمشیر بگذرانیم، زن ها و شترهایشان را مابین مسلمین قسمت بکنیم» کارش به جایی می کشد که در باغ وحش برلین به عنوان نمایشگاه شرقی، سبک زندگی خود را در معرض نمایش بگذارند تا مردم سرگرم شوند و به آنها بخندند و برایشان دست بزنند.

فصل سوم و آخر، افشای ایدئولوژی است. از لابه لای گفتگوهای خبرنگار با یکی از اعضای کاروان اسلام که سالها بعد در پاریس میکده ای را می گرداند، عوامل تولید کننده و بازتولید کننده ی این ایدئولوژی آشکار می شوند. لایه ای از جامعه ی بومی، که خواهان بهره کشی و سوء استفاده از دیگر اقشار مردم است، و دیگر، دولت های فرنگی و سیاست استعماری که برای چپاول منابع و ثروت های کشورهای شرقی، به حفظ و سلطه ی اسلام یاری می رسانند.

داستان تخیلی صادق حکایت با اغراق کردن در واقعیت یابی ایده های اسلامی، در زمانی که هنوز اسلام به یک قدرت سیاسی تبدیل نشده بود، عناصری از ایدئولوژی اسلام را را برای مخاطبانش برجسته می کند که می تواند در آینده به مصیبت ها، رنج ها، و عقب ماندگی های عظیم اجتماعی منجر شود. اثر صادق هدایت می توانست به ارگانی برای ادراک اجتماعی درباره ی یک ایدئولوژی معین تبدیل شود. اما اثر داستانی و تخیلی او نشر نیافت و در دهه های بعد جلال آل احمد و شریعتی در آثاری به ظاهر محققانه و غیرداستانی اتوپیای دیگرگونه ای از اسلام را خلق کردند که ذهنیت کتاب خوان ایرانی را شکل داد و نه تنها هشداری به آنان مخابره نکرد، بلکه جامعه را پذیرای غیرانتقادی ایدئولوژی ای ساخت که پس از شکست انقلاب ایران، جامعه ما را دربرگرفت. امروزه که جامعه جهانی از انفجارهای اسلام سیاسی به خود می لرزد، شاید اثر تخیلی هدایت را بسیار واقعی تر از تحلیل های واقع گرایانه ی متخصصین اسلام شناس بیابد.